



اصول فقه ۳ (حلقه ثانی)

سطح ۲

درس ۴۴

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای علی خالق پور

شارع مقدس با توجه به اغراضی که از تکالیف دارد، قیود و شرائطی را برای تکالیف معین می‌نماید. یکی از این قیود، قصد امر یا قصد قربت است. دخالت یا عدم دخالت این قید در مطلوب شارع، تقسیمی را در واجبات ایجاد کرده است و واجبات را به تبعدی و توصلی قسمت نموده است.

در این درس به تعریف و تبیین این دو قسم واجب خواهیم پرداخت و در ادامه بررسی خواهیم کرد که آیا امکان دارد قصد امتثال امر در متعلق امر لحاظ گردد؟

از دید مصنف، ثمره استحاله اخذ این قید در متعلق امر، عدم اثبات تبعدی یا توصلی بودن امر است. بیانی را که در تبیین ثمره استحاله ارائه می‌شود می‌توان برای تبیین ثمره استحاله اخذ علم به حکم در موضوع خودش نیز به کار برد که در انتهای درس بدان اشاره خواهیم کرد.

متن درس

أخذ قصد امتثال الأمر في متعلقه

قد يكون غرض المولى قائما بإتيان المكلف للفعل كيف ما اتفق، و يسمى بالواجب التوصلى، و قد يكون غرضه قائما بأن يأتى المكلف بالفعل بقصد امتثال الأمر، و يسمى بالواجب التعبدى. و السؤال هو: انه هل بإمكان المولى عند جعل التكليف و الوجوب فى الحالة الثانية أن يدخل فى متعلق الوجوب قصد امتثال الأمر أو لا؟ قد يقال بأن ذلك مستحيل، لأن قصد امتثال الأمر إذا دخل فى الواجب، كان نفس الأمر قيذا من قيود الواجب، لأن القصد المذكور مضاف إلى نفس الأمر، و إذا لاحظنا الأمر وجدنا أنه ليس اختياريا للمكلف كما هو واضح، و حينئذ نطبق القاعدة السابقة القائلة: إن القيود المأخوذة فى الواجب فقط يجب أن تكون اختيارية، نستنتج أن هذا القيد إذن لا يمكن أن يكون قيذا للواجب فقط، بل لا بد ان يكون أيضا قيذا للوجوب، و هذا يعنى أن الأمر مقيد بنفسه و هو محال. و هكذا يتبرهن بأن أخذ قصد امتثال الأمر فى متعلق نفسه يؤدي إلى المحال.

و ثمرة هذا البحث أن هذه الاستحالة إذا ثبتت فسوف يختلف الموقف تجاه قصد امتثال الأمر عن الموقف تجاه أى خصوصية أخرى يشك فى دخلها فى الواجب، و ذلك إنا إذا شكنا فى دخل خصوصية إيقاع الصلاة مع الثوب الأبيض فى الواجب، أمكن التمسك بإطلاق كلام المولى لئفى دخل هذه الخصوصية فى الواجب بحسب عالم الوجوب و الجعل، و إذا ثبت عدم دخلها فى الواجب بحسب عالم الجعل يثبت عدم دخلها فى الغرض، إذ لو كانت دخيلة فى الغرض لأخذت فى الواجب، و لو أخذت كذلك لذكرت فى الكلام، و هذا الأسلوب لا يمكن تطبيقه على قصد امتثال الأمر عند الشك فى دخله فى الغرض، لأن إطلاق كلام المولى و أمره، إنما يعنى عدم أخذ هذا القصد فى متعلق الوجوب، و نحن بحكم الاستحالة الآتفة الذكر نعلم بذلك بدون حاجة للرجوع إلى كلام المولى، و لكن لا يمكن أن نستكشف من ذلك عدم كون القصد المذكور دخيلا فى الغرض المولوى، لأن المولى مضطر على أى حال لعدم أخذه فى الواجب، سواء كان دخيلا فى غرضه أو لا، فلا يدل عدم أخذه على عدم دخله، و هذا يعنى أن الاستحالة المذكورة تبطل إمكان التمسك بإطلاق كلام المولى لئفى التعبدية و إثبات التوصلية.

و من هنا يمكن أن تصور الثمرة لاستحالة أخذ العلم بالحكم قيذا لنفسه على وجه آخر غير ما تقدم فى ذلك البحث فنقول: إن هذه الاستحالة تبطل إمكان التمسك بإطلاق كلام المولى لئفى اختصاص أغراضه بالعالمين بالأحكام بنفس الطريقة المشار إليها فى قصد امتثال الأمر.

اخذ قصد امتثال امر در متعلق آن

تعریف واجب تبعدی و توصلی

بحث درباره صحت یا عدم صحت اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر است؛ یعنی صحت یا عدم صحت اینکه شارع مقدس در متعلق یک امر، قصد امتثال آن را - که همان قصد قربت است - بگنجاند.

ابتدا باید اشاره کنیم که غرض مولا گاه با انجام فعل به هر نحو که اتفاق بیفتد تأمین می‌شود؛ در این صورت فعل را اصطلاحاً «واجب توصلی» می‌گویند.

اما اگر غرض مولا به گونه‌ای باشد که تحصیل آن وقتی است که مکلف، فعلی که متعلق امر است را به قصد امتثال امر اتیان کند، یعنی غرض مولا از امر منوط به قصد قربت یا همان قصد امتثال امر باشد؛ در این صورت این فعل «واجب تبعدی» محسوب می‌شود.

مثلاً نفقه عیال بر مرد واجب است و این واجب هرگونه که اتفاق بیفتد، محصل غرض مولاست و اگر مردی بدون قصد قربت هم نفقه بدهد، از عهده این واجب بیرون آمده و غرض مولا را تأمین کرده است.

اما نماز از واجباتی است که هرگونه اتیان شود، محصل غرض مولا نیست و تنها وقتی می‌تواند غرض او را تأمین کند که با قصد قربت، یعنی به قصد امتثال امری که به این نماز خورده است امتثال شود.

FG

- | | | |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---|------------|
| <p>۱. واجب توصلی: اتیان واجب به هر صورتی که اتفاق بیفتد تأمین کننده غرض مولا است.</p> <p>۲. واجب تبعدی: اتیان واجب تنها به قصد امتثال امر تأمین کننده غرض مولا است.</p> | } | اقسام واجب |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---|------------|

تطبيق

اخذ قصد امتثال الأمر فی متعلقه. قد یکون غرض المولی قائماً بإتیان المكلف للفعل کیف ما اتفق، و یسمى بالواجب التوصلی،

اخذ قصد امتثال امر در متعلق آن. گاهی غرض مولا متوقف بر اتیان فعل به وسیله مکلف است، هرگونه که اتفاق بیفتد و این فعل، واجب توصلی نامیده می‌شود.

و قد یکون غرضه قائماً بأن یأتی المكلف بالفعل بقصد امتثال الأمر، و یسمى بالواجب التبعدی

و گاهی غرض قائم بر این است که مکلف فعل را به قصد امتثال امر بیاورد و این فعل، واجب تبعدی نامیده می‌شود.

SCO۱:۳:۳۵

بررسی امکان یا استحاله اخذ قصد امتثال امر در متعلق آن

بیان شد که تفاوت واجب تبعدی و توصلی در غرض مولا از واجب است؛ اگر غرض منوط بر قصد امتثال امر باشد، واجب تبعدی است و در غیر این صورت واجب توصلی خواهد بود.

در اینجا سوالی مطرح می‌شود که آیا ممکن است اگر غرض مولا جز با قصد امتثال امر تأمین نشود، هنگام جعل وجوب قصد امتثال امر را در متعلق امر بگنجانند؟ آیا او می‌تواند در متعلق امر خود، که مثلاً وجوب نماز است، همان طور که طهارت را گنجانده است قصد امتثال امر را هم بگنجانند و بگوید «صل متطهراً مع قصد امتثال الامر» یا اینکه نمی‌تواند در مقام جعل، قصد امتثال امر را در متعلق امر بگنجانند؟

برخی مدعی هستند که اخذ قصد امتثال امر در معلق خود آن امر، محال است و نمی‌توان در متعلق یک امر قصد امتثال همان امر را گنجانند.

توضیح آنکه اگر قصد امتثال امر را در متعلق وجوب اخذ کنیم، واجب، مقید به امر نیز خواهد شود، چون قصد امتثال امر متوقف بر امر است و باید اول امری باشد تا مکلف بتواند قصد امتثال آن را بنماید. پس اگر واجب مقید به قصد امتثال امر شود، در واقع به خود امر مقید است.

از طرف دیگر می‌دانیم که قیود واجب تنها زمانی می‌توانند صرفاً قید واجب باشند که تحت قدرت مکلف باشند، در غیر این صورت باید علاوه بر قید واجب بودن، قید وجوب هم باشند.^۱ هم‌چنین می‌دانیم که امر از اختیار مکلف خارج است و امر، فعل مولاست و اوست که باید امر کند.

بر این اساس، حال که دانستیم اگر قصد امتثال امر در واجب اخذ شود خود امر در واجب قید شده است، از آنجایی که این امر، خارج از اختیار مکلف است باید به همان شکل که قید واجب است قید وجوب هم باشد. مقید شدن وجوب به امر، یعنی مقید شدن یک شیء به خودش؛ چراکه وجوب، همان امر است و فرقی بین امر و وجوب نیست.

اما محال است که یک شیء به خودش مقید شود؛ زیرا قید یک شیء به مثابه علت آن شیء است^۲ و قید بودن یک شیء برای خود به معنای آن است که یک شیء علت خودش باشد که به حکم عقل محال است. به همین دلیل گفته‌اند که اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر، منجر به محال می‌گردد.^۳

۱. إن كل القيود التي تؤخذ في الواجب دون الوجوب، لا بد أن تكون اختيارية و مقدورة للمكلف، لأن المكلف مسئول عن توفيرها، كما عرفنا آنفاً، و لا مسئولية و لا تكليف إلا بالمقدور، فلا بد إذن أن تكون مقدورة، و هذا خلافاً لقيود الوجوب فانها قد تكون مقدورة كالاستطاعة، و قد لا تكون كزوال الشمس، لأن المكلف غير مسئول عن إيجادها. (دروس في علم الاصول، حلقه ثانیه، ص ۱۵۸، أحكام القيود المتنوعه).

۲. علیت قید، به معنای این است که قید هم یکی از اجزای علت است و برای حصول شیء لازم است قید هم در کنار دیگر اجزاء علت حاصل شود.

۳. و قد يعترض عليه بان القيد غير الاختياري للواجب انما يلزم ان يؤخذ قيداً في موضوع الوجوب لأنه لو لم يؤخذ كذلك لكان الأمر محرراً نحو المقيد و هو يساوق التحريك نحو القيد مع انه غير اختياري فلا بد من أخذه في الموضوع ليكون وجود الأمر و محركته بعد افتراض وجود القيد. و في هذه الحالة لا يحرك الا إلى التقيد و ذات المقيد. و هذا البيان انما يبرهن على أخذ القيد غير الاختياري للواجب قيداً في موضوع الوجوب، إذا لم يكن مضمون الوجود بنفس جعل هذا الوجوب، و اما إذا كان مضموناً كذلك فلن يحرك الأمر حينئذ نحو القيد لأنه موجود بنفس وجوده، بل يتجه في تحريكه دائماً نحو التقيد، و ذات المقيد و المقام مصداق لذلك لأن الأمر يتحقق بنفس الجعل الشرعي، فأى حاجه إلى أخذه قيداً في الموضوع. (دروس في علم الاصول، حلقه ثالثه، ص ۲۱۷، الواجب التوصلی و التبعدي).

خلاصه آنکه اگر بخواهیم قصد امتثال امر را قید واجب تلقی کنیم، امر نیز قید واجب محسوب می‌شود و از آنجا که امر از اختیار مکلف خارج است باید قید وجوب و خود امر هم به حساب بیاید و این یعنی امر مقید به خود شود و به مثابه علت خودش باشد که محال است.

تطبيق

و السؤال هو: انه هل بإمكان المولى عند جعل التكليف و الوجوب فى الحالة الثانية^۱ أن يدخل فى متعلق الوجوب قصد امتثال الأمر أو لا؟

و سؤال این است که آیا ممکن است که مولا هنگام جعل تکلیف و وجوب در حالت دوم، قصد امتثال امر را در متعلق وجوب اخذ کند یا خیر؟

قد يقال بأن ذلك^۲ مستحيل، لأن قصد امتثال الأمر إذا دخل فى الواجب، كان نفس الأمر قيدا من قيود الواجب، لأن القصد المذكور مضاف إلى نفس الأمر،

برخی گفته‌اند که این مطلب محال است، چون قصد امتثال امر هنگامی که در واجب داخل گردد، خود امر قیدی از قيود واجب می‌گردد، چراکه قصد ذکر شده (قصد امر) به خود امر اضافه شده است.

و إذا لاحظنا الأمر وجدنا أنه^۳ ليس اختياريا للمكلف كما هو واضح،

و هنگامی که امر را ملاحظه می‌کنیم می‌یابیم که تحت اختیار مکلف نیست، همانطور که واضح است.

و حينئذ نطبق القاعدة السابقة القائلة: إن القيود المأخوذة فى الواجب فقط يجب أن تكون اختيارية، لنستنتج أن هذا القيد إذن لا يمكن أن يكون قيدا للواجب فقط، بل لا بد ان يكون أيضا قيدا للوجوب،

و در این هنگام قاعده سابق را تطبيق می‌دهیم که می‌گوید که قیودی که در تنها در واجب اخذ می‌شوند باید اختیاری باشند تا نتیجه بگیریم که این قید نمی‌تواند تنها قید واجب باشد، بلکه ناگزیر باید قید وجوب هم باشد.

و هذا^۴ يعنى أن الأمر مقيد بنفسه و هو محال. و هكذا يُتبرهن^۵ بأن^۶ أخذ قصد امتثال الأمر فى متعلق نفسه يؤدى إلى المحال.

و این یعنی اینکه امر مقید به خودش باشد و این محال است و این چنین برهان آورده می‌شود بر این که اخذ قصد امتثال امر در متعلق خود امر، به محال می‌انجامد.

SCO۲: ۱۵:۲۷

۱. یعنی حالتی که واجب تعبدی است.

۲. مشارالیه: اخذ قصد امتثال امر در متعلق وجوب.

۳. الامر.

۴. تقيد الوجوب بالامر.

۵. اگر تعبیر به «بُرهَنَ عَلَى» می‌شد بهتر بود.

۶. نائب فاعل يتبرهن.

ثمره استحاله اخذ قصد امتثال در متعلق امر

گفته شد که از دید برخی، اخذ قصد امتثال امر در خود امر محال است؛ اما ثمره این استحاله چیست؟ ابتدا باید به این نکته اشاره کنیم که هرگاه در اخذ خصوصیتی در متعلق امر و نیز اینکه قیدی در واجب اخذ شده است یا نه، شک کنیم، می‌توانیم از اطلاق کلام مولا به عدم اخذ قید در متعلق وجوب پی ببریم؛ چون اگر این قید در متعلق وجوب اخذ شده بود، در کلام مولا منعکس می‌شد و از آنجا که در کلام مولا این قید اخذ نشده است می‌فهمیم که چنین قیدی در غرض او دخالت ندارد و غرض او در موارد فقد این قید هم حاصل می‌شود. پس اطلاق کلام مولا نشان‌دهنده عدم اخذ این قید در وادی جعل است و عدم اخذ قید در مقام جعل نشان‌دهنده عدم دخالت این قید در غرض است.

این روندی است که در قبال معمول قیود طی می‌کنیم و شرط آن این است که تقیید به قیدی که مورد شک واقع شده، ممکن باشد.

اما اگر تقیید محال باشد -مثل محل بحث که بنابر فرض، تقیید به قصد امتثال محال است- دیگر نمی‌توان از اطلاق کلام مولا، به عدم اخذ این قید در غرض مولا پی برد.

توضیح آنکه اطلاق کلام، تنها نشان‌دهنده آن است که این قید در مقام جعل اخذ نشده است؛ البته به واسطه استحاله اخذ این قید، می‌توان به عدم اخذ آن در مقام جعل پی برد و نیازی به تمسک به اطلاق نیست؛ اما نکته مهم این است که بعد از پی بردن به عدم اخذ این قید در مقام جعل، نمی‌توان به عدم دخالت آن در غرض مولا رسید، چراکه مولا در هر صورت، امکان اخذ این قید را در متعلق امر ندارد؛ چه این قید در غرضش دخیل باشد و چه نباشد؛ لذا عدم اخذ آن در متعلق امر نمایانگر عدم دخالت آن در غرض نیست.

پس در صورت قول به استحاله، اطلاق کلام مولا قادر بر اثبات توصلیت واجب و نفی تعبدیت آن نخواهد بود. اما در صورتی که قائل به استحاله نباشیم و تقیید را ممکن بدانیم، اطلاق گیری از کلام مولا نیز ممکن می‌گردد و عدم تقیید به معنای توصلی بودن واجب خواهد بود.

تطبيق

و ثمره هذا البحث أن هذه الاستحالة^۱ إذا ثبتت فسوف يختلف الموقف تجاه قصد امتثال الأمر عن الموقف تجاه أي خصوصية أخرى يشك في دخلها في الواجب،

و ثمره بحث این است که هنگامی که این استحاله ثابت گردد، جایگاه قصد امتثال امر نسبت به جایگاه هر خصوصیت دیگری که دخالت آن در واجب مشکوک است، تفاوت خواهد کرد.

و ذلك إنا إذا شككنا في دخل خصوصية إيقاع الصلاة مع الثوب الأبيض في الواجب، أمكن التمسك بإطلاق كلام المولى لثني دخل هذه الخصوصية في الواجب بحسب عالم الوجوب و الجعل،

^۱ یعنی استحاله اخذ قصد امتثال امر در متعلق خودش.

و این گونه است که هنگامی که در دخالت خصوصیت انجام نماز با لباس سفید در واجب شک کردیم، تمسک به اطلاق کلام مولا برای نفی این خصوصیت در واجب، به حسب عالم وجوب و جعل ممکن است.

و إذا ثبت عدم دخلها^۱ فی الواجب بحسب عالم الجعل یثبت عدم دخلها فی الغرض، إذ لو كانت دخيلة فی الغرض لأخذت فی الواجب، و لو أخذت كذلك^۲ لذكرت فی الکلام،

و هنگامی که عدم دخالت آن در واجب به حسب عالم جعل ثابت شد، عدم دخالت آن در غرض نیز ثابت می شود؛ چراکه اگر در غرض دخیل بود در واجب اخذ می شد و اگر در واجب اخذ می شد در کلام ذکر می گردید.

و هذا الأسلوب لا یمكن تطبیقه علی قصد امتثال الأمر عند الشک فی دخله^۳ فی الغرض، لأن إطلاق کلام المولی و أمره، إنما یعنی عدم أخذ هذا القصد فی متعلق الوجوب،

و امکان تطبیق این روند بر قصد امتثال امر هنگام شک در دخل آن در غرض وجود ندارد؛ چراکه اطلاق کلام مولا و امر او، به معنای عدم اخذ این قصد در متعلق وجوب است

و نحن بحکم الاستحالة الآنفه^۴ الذکر^۵ نعلم بذلك^۶ بدون حاجة للرجوع إلى کلام المولی،

و ما به واسطه حکم به استحاله ای که چندی قبل ذکر شد بدون نیاز به رجوع به کلام مولا از این عدم اخذ آگاهیم.

و لكن لا یمكن أن نستكشف من ذلك عدم کون القصد المذكور دخيلا فی الغرض المولی،

ولی نمی توان از این عدم اخذ، عدم دخالت قصد مذکور را در غرض مولا نتیجه گرفت.

لأن المولی مضطر علی أي حال لعدم أخذه فی الواجب، سواء كان دخيلا فی غرضه أو لا،

چراکه مولی در هر صورت ناچار به عدم اخذ این قید در واجب است، چه دخیل در غرض باشد و چه نباشد.

فلا يدل عدم أخذه^۷ علی عدم دخله، و هذا یعنی أن الاستحالة المذكورة تبطل إمكان التمسك بإطلاق کلام المولی لئنی التعبدية و إثبات التوصلية.

پس عدم اخذ، قصد بر عدم دخالت آن دلالت نمی کند و این به معنای آن است که استحاله مذکور، امکان تمسک به اطلاق کلام مولا را برای نفی تعبدیت و اثبات توصلیت باطل می نماید.

Scor: ۳۱: ۳۳

۱. مرجع ضمیر: الخصوصية.

۲. مشارالیه: اخذ فی الواجب.

۳. مرجع ضمیر: قصد امتثال الامر.

۴. صفت الاستحالة.

۵. بدل از ضمیر فاعلی مستتر در الآنفه.

۶. مشارالیه: عدم اخذ قصد امتثال امر در متعلق وجوب.

۷. مرجع ضمیر: قصد امتثال امر

ثمره استحاله اخذ علم به حکم در موضوع خودش

در مبحث پیشین - که اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم بود - بیان گردید که برخی قائلند نمی‌توان علم به حکم را در موضوع خود آن حکم اخذ کرد.

حالا می‌خواهیم از آنچه در این مبحث آموختیم ثمره این استحاله را از نگاه دیگر بررسی کنیم. آن‌طور که در این مبحث امکان تمسک به اطلاق کلام مولا برای نفی دخالت قصد امتثال امر در غرض او فراهم نبود، در مبحث پیشین نیز اگر قائل به استحاله اخذ علم به حکم در موضوع آن حکم شویم دیگر نمی‌توانیم با تمسک به اطلاق کلام مولا، اختصاص غرض مولا را به عالمین نفی کنیم و از این‌که -مثلا- فرموده است «صل» و فرموده «صل ان كنت عالما بوجوب الصلاة» بگوییم جعل، مختص عالمین نیست و مشترک بین عالم و جاهل است؛^۱ زیرا مولا در هر صورت امکان اخذ این قید را در متعلق وجوب ندارد.

تطبيق

و من هنا يمكن أن تصور الثمرة لاستحالة أخذ العلم بالحكم قيذا لنفسه على^۲ وجه آخر غير ما تقدم في ذلك البحث. و از همین جا می‌توان ثمره استحاله اخذ علم به حکم را به‌عنوان قید برای خودش بر وجه دیگری غیر از آنچه در آن بحث گذشت تصویر نمود.

فنعول: إن هذه الاستحالة^۳ تبطل إمكان التمسك بإطلاق كلام المولى لثني^۴ اختصاص أغراضه بالعالمين بالأحكام بنفس الطريقة المشار إليها في قصد امتثال الأمر.

پس می‌گوییم که این استحاله امکان تمسک به اطلاق کلام مولا را برای نفی اختصاص اغراض مولا به عالمین به احکام باطل می‌کند، به همان روشی که در قصد امتثال امر بدان اشاره شد.

SCO: ۳۶:۲۳

^۱. نکته مهم این است که با این تقریب، دیگر تفاوتی نمی‌کند که رابطه اطلاق و تقیید را سلب و ایجاب بدانیم یا ملکه و عدم ملکه؛ و در هر دو صورت، استحاله تقیید ما را به عدم دخالت قید در غرض مولا رهنمون نمی‌کند و این تفاوت اصلی بین نحوه بیان ثمره در این مبحث و مبحث قبلی است.

^۲. متعلق جار و مجرور: تصور

^۳. یعنی استحاله اخذ علم به حکم به‌عنوان قید موضوع خودش.

^۴. متعلق جار و مجرور: التمسك.

چکیده

۱. غرض مولا گاه با اتیان فعل - به هر نحو که اتفاق بیفتد - تأمین می‌شود که در این صورت این فعل را در اصطلاح، «واجب توصلی» می‌گویند.
۲. اگر غرضی که مولا از امر دارد منوط به قصد قربت یا همان قصد امتثال امر باشد؛ در این صورت این فعل، «واجب تعبدی» محسوب می‌شود.
۳. برخی اخذ قصد امتثال امر را در متعلق امر، محال می‌دانند؛ زیرا اگر بخواهیم قصد امتثال امر را قید واجب تلقی کنیم امر هم قید واجب محسوب می‌شود و از آنجا که از اختیار مکلف خارج است باید قید وجوب و خود امر هم به حساب بیاید و این یعنی امر مقید به خود شود و به مثابه علت خودش باشد که محال است.
۴. هرگاه در دخالت قیدی در متعلق امر شک کردیم، اطلاق کلام مولا نشان دهنده عدم اخذ این قید در وادی جعل است و عدم اخذ قید در مقام جعل، نشان دهنده عدم دخالت این قید در غرض است؛ البته به شرط اینکه تقیید به قید مشکوک، ممکن باشد.
۵. اگر تقیید محال باشد - مثل تقیید به قصد امتثال که محال است - دیگر نمی‌توان از اطلاق کلام مولا به عدم اخذ این قید در غرض مولا پی برد؛ زیرا بعد از پی بردن به عدم اخذ این قید در مقام جعل، نمی‌توان به عدم دخالت آن در غرض مولا رسید؛ چون مولا در هر صورت، امکان اخذ این قید را در متعلق امر ندارد، چه این قید در غرضش دخیل باشد و چه نباشد؛ لذا عدم اخذ آن در متعلق امر نمایانگر عدم دخالت آن در غرض نیست.
۶. پس در صورت قول به استحاله، اطلاق کلام مولا قادر بر اثبات توصلیت واجب و نفی تعبدیت آن نخواهد بود.
۷. اگر قائل به استحاله اخذ علم به حکم در موضوع آن حکم شویم دیگر نمی‌توانیم با تمسک به اطلاق کلام مولا، اختصاص غرض مولا را به عالمین نفی کنیم؛ زیرا در صورت استحاله، اطلاق کلام، نمایانگر عدم دخالت علم به حکم در غرض نیست و مولا امکان اخذ آن را در موضوع حکم ندارد، چه این قید در غرضش دخیل باشد و چه نباشد.